

مسأله دیگر اینست که آیا اخلاق فطری است و مادرزادی یا اینکه می توان آنها را بدست آورد و کسب نمود.

مسأله دیگر جبر و اختیار است که آیا انسان در کردارهای خود اختیاری دارد یا اینکه ناگزیر باید از سرنوشت آسمانی و یا از جبر اجتماعی پیروی کند.

مسأله دیگر این است که سعادت چیست و در روشهای اخلاقی چه هدفی را باید دنبال کرد، پیداست که خواسته ها گوناگون است، و گروهها هر یک چیزی را می جویند و آن را سعادت می پندارند.

یکی دیگر اینکه چه نوع دولتی را باید اطاعت نمود و کدام فرمانروایی به سعادت و رفاه نزدیکتر است.

در اخلاق یک دسته قواعد است که در همه گروههای اجتماعی سودمند است، و همگان به رعایت آنها نیازمندند همینهاست که در کتابهای رسمی علم اخلاق از آنها سخن به میان می آید.

دسته دیگر اخلاق خاص گروههاست مانند صوفیان و درویشان که آداب و سلوک خاصی دارند و باید رساله های سلوک عرفانی را از رساله های اخلاقی جدا کرد، اگر چه با هم پیوستگی دارند.

آداب تعلیم و اخلاق مربوط به آموزش و پرورش هم جنبه خاصی را داراست و دقت بیشتری باید در آن کرد.

یکی از سودها که دانشمندان اسلام از علم اخلاق برده اند آنست که توانسته اند قوانین و شعایر دینی را براساس قواعد اخلاقی مدلل کنند و به عبارت دیگر به حکمت تشریح و اسرار عبادت پی برده اند. همین موجب شد که شعایر و مناسک و احکام مذهبی به عقل نزدیک شود و از جمود تعبد بیرون آید و بهتر و آسانتر در برابر آنها گردن نهند و مترعان هم بتوانند در برابر شبهات مخالفان ایستادگی کنند.

دانشمندان اسلامی براساس نوشته های یونانی و ایرانی و عربی کتابها در اخلاق به عربی و فارسی نوشته اند و آثار آنان را می توان به چند گونه دسته بندی نمود:

نوعی از کتابهای اخلاقی اندر زمانه هاست که پیشینه آن به روزگار ساسانی می رسد و در فهرست هم به نامهای پندنامه، و وصیت نامه و وصایا و نصیحت نامه و نصایح الملوک برمی خوریم، از امیر نظام گروسی و علی اکبر نواب شیرازی هم پندنامه

داریم، پندهائی هم به افلاطون و ارسطو و انوشیروان و بزرگمهر نسبت داده اند.

معروفترین رساله در این زمینه تحفة الملوک چهل بابی کوچک است که تجارب الانسان هم خوانده شده و نیاز السلاطین از فرج الله منشی، (خازن الاشعار طرفه نیازی) که به نام ناصرالدینشاه ساخته است هم مانند آن است.

از منابع اخلاق ایرانی داستان دخمه انوشیروان و دوازده تاج او، و جاویدان خرد است که مسکویه رازی آنرا نقل نموده است. همچنین پندهای اردشیر و انوشیروان و دیگر خردمندان ایرانی که متن عربی و فارسی آنها را در دست داریم.

نوعی از منابع اخلاقی داستانهاست که به زبان جانوران ساخته شده است مانند کلیله و دمنه و مرزبان نامه و راوینی و روضة العقول ملطیوی و ترجمه سلوان المطاع بنام فریده الاصفع از جزایری، همچنین داستانهای دیگر مانند هزار افسان یا الف لیلة و لیلة.

نیز کتابهای حکایت مانند جامع الحکایات عوفی و جامع الحکایات مانند آن (نسخه های لنینگراد و ملک) و بحیره فزونی استرآبادی و زینة المجالس و زبدة التصانیف حیدر خوانساری و نوادر الحکایات عبدالنبی فخرالزمانی عزتی کتابدار قزوینی.

گذشته از کتابهای فقهی که منبعی است برای اخلاق، قانون نامه ها و دستورنامه ها هم در ایجاد قواعد اخلاق مؤثرند، مانند یاسای غازانی که در جامع التواریخ رشیدی و مجموعه تواریخ حافظ ابرو و حبیب السیر آمده است و تزوک تیموری و فرمان شاه طهماسب و دستورالملوک رفیعا و تذکرة الملوک سمیعا و بخشنامه ها یا فرمانهایی که در سنگها، در زمان صفویان کنده و در مساجد شهرها نصب کرده اند.

نوعی از کتابهای اخلاقی کتاب خطابت و وعظ و پند مذهبی است مانند رساله های محمد طاهر شیرازی قمی و ادهم عزلتی خلخالی و ادب اللسان میرزا محمد باقر خوانساری و اسرارالمواعظ محمدحسن صدر و عده ای دیگر... این کتابها بیشتر سخنرانیهای واعظان و اندرزگران مذهبی شیعی است که در ماههای رمضان و محرم و دیگر روزهای مبارک یا اعیاد ایراد می کرده اند و سبک خاصی هم داشته اند.

از کتابهای مذهبی جمال الصالحین حسن لاهیجی و حلیة المتقین و عین الحیة مجلسی... را باید شمرد یکی از منابع در این زمینه رساله های اجتماعی و انتقادی و سیاسی که بویژه در روزگار قاجار ساخته و پرداخته و از اوضاع عصر در آن خرده گرفته اند، همین هاست که موجب رواج اندیشه آزادیخواهی «مشروطه طلبی» شد،

همچنین «یک کلمه» مستشارالدوله یوسف تبریزی، قانون ناصری سعید انصاری که این دو می کوشند با رعایت اسلام اندیشه نورا به مردم نشان دهند. سه مکتوب آخوندف و صد خطابه میرزا آقاخان کرمانی هم نمونه های دیگری است در این مورد... در اثر بسط اسلام و تمدن اسلامی محیط فکری خاصی در سه گونه اندیشه اسلامی و ایرانی و یونانی آمیخته و در سراسر پهنه و سرزمین اسلامی پیدا شده بود دانشمندان ناگزیر بودند که براساس این سه اندیشه کتاب بنویسند، نویسندگان اخلاق هم خواه ناخواه چنین کردند.

... از این کتابها این نکته را بدست می آوریم که مردم ایران هر چند گاه متوجه می شدند که با توجه به اصول اخلاقی است که آشفته گیهای اجتماعی از میان می رود. این بود که بسیاری از دانشمندان برای فرمانروایان کتاب اخلاق می نوشتند تا آنها را وادارند که با تعدیل وضع سیاسی، محیط آرام و سازگاری برای مردم ایجاد کنند و آنها با رفاه اجتماعی بتوانند بهتر به اصول اخلاقی خود را پابند نشان دهند، چه با پریشانی و زندگی تباه از کسی نمی توان نیک رفتاری و نیک منشی چشم داشت.

بهر حال نشر این کتابها اگر از رهگذر محتویات و زبان ارزشمند نباشد در اشاعه اصول اخلاقی بسیار مؤثر خواهد بود. چه بیشتر مردم در برابر پند و اندرز و سخنان بزرگان و گفته های آزمودگان و گرم و سرد چشیدگان سر فرود می آورند و براه راست اجتماعی می روند، و بویژه اگر به آزمایش و استدلال توأم باشد و نمونه و شاهدی بدست دهد، توده مردم بیشتر شیفته سخنان خطابی هستند.

از این روست هنر پند و موعظت و اندرزگری از دیرباز میان ایرانیان رواج داشته و در زاویه ها و خانقاهها و تکیه ها و مسجدها دنبال سخن گوینده ای می رفتند تا شاید گمشده خویش را در زندگی در آنجا بیابند و به راه راست و سعادت و بهروزی در آنجا آشنا گردند. دستگاه های فرمانروائی هم در هر دوره ای از اینگونه میل عمومی بهره می بردند و از آغاز اسلام در جمعه ها، جماعتها بدست خطیبان، هدف سیاسی خویش را رواج می دادند تا بجائی رسید که خطابه های دینی مانند سکه ها، نشان چیرگی یک فرمانروائی بوده است. پس واعظان و اندرزگران را هم مردم می خواستند و هم دیوان و دربار، از آنچه من در آغاز این مقاله بر شمرده ام، برمی آید که در همین اواخر نزدیک به پنجاه دانشمند دینی اخلاق مذهبی و موعظت نامه نوشته اند. رساله های انتقادی و اجتماعی را هم مردم دوست می دارند و تدوین چنین رساله ها نشانه تحول اخلاقی و سیاسی یک اجتماع

است و خواه ناخواه گروهی چنین چیزها خواهند نوشت.

اینگونه انتقاد گویا از عبیدزاکانی آغاز شده و چندین کس آنرا دنبال کرده‌اند. چنانکه دیده‌ایم گذشته از اینها نزدیک به (۲۵) کتاب انتقادی که نماینده فکر پیشگامان مشروطیت و آزادیخواهان گذشته بوده است برشمرده‌ام و باید بیشتر از اینها هم باشد. در اینجا نزدیک به (۱۷۰) دانشمند مؤلف کتاب اخلاق یاد کرده‌ام که کتابهای آنها گویا به (۲۰۰) برسد. پیداست که بسیاری از آنها را نام نبرده‌ام و از بسیاری از کتابهای گمنام یاد نکرده‌ام. همه اینها می‌رساند که مسأله اخلاق و سیاست میان ایرانیان ارزش بسیاری داشته است.^۱

مسعودی ضمن بحث در پیرامون مسائل اخلاقی آداب سخن گفتن را به ما می‌آموزد: «از جمله لوازم آداب صحبت این است که سخن را نبرند و بر گوینده هجوم نبرند و رشته صحبت را با سخنانی در همان باب پیوسته دارند و مطالبی مناسب آن پیش آرند تا صحبت هماهنگ باشد... که همه لذت زندگی در همدم خوش صحبت است. یکی گفته بود: «من از گفتگو (حدیث) ملول نمی‌شوم بدو گفتند کس از حدیث تازه ملول نشود بلکه از کهنه ملول می‌شوند» ابراهیم بن عباس در روزگار پیری می‌گوید: «از همه چیز خسته شده جز دیدار هم صحبتی خوش سخن که مرا چیزی بیاموزد»^۲.

«این مققع گوید کتابخانه‌های حکمای هند را بر صد شتر بار کردند ملک از ایشان استدعای اقتضار کرد، به ده شتر بار آوردند، به تکرار استدعا بر سه کلمه قرار گرفت:

«کلمه اول در دلالت پادشاه «به عدالت» کلمه دوم در محافظت «صحت ابدان» که تا گرسنه نشوند دست به طعام نیاورند و چون بخورند پیش از آنکه سیر شوند دست از طعام بدارند، کلمه سوم در نصیحت زنان که چشم از روی بیگانه دور دارند و روی از چشم نامحرمان مستور»^۳.

۱. چند اثر فارسی در اخلاق از محمدتقی دانش‌پژوه فرهنگ ایران‌زمین جلد نوزدهم صفحه ۲۶۱ بعد (به اختصار).

۲. مروج الذهب ج ۲ صفحه ۲۷۴.

۳. از نامه استاد محمد قزوینی به نقل از مجله یادگار سال چهارم شماره چهارم صفحه ۶۸.

اخلاق مردم بنظر جاحظ

جاحظ در کتاب تاج به بعضی از عادات و اخلاق مردم عصر خود اشاره می کند و از اینکه مردم به جای تحقیق و پژوهش، راه تبعّد و تقلید در پیش گرفته اند رنج می برد و در توصیف خلق می نویسد:

«توده مردم و نیز بسیاری از خواص، تقلید کردن را «بر جستجوی» برتری می دهند و در اینگونه موارد عقل خود را به کار نمی برند و این جمله بر نادانی ایشان دلیلی است واضح، زیرا جستن و پژوهش را صرف وقت می باید و بناچار سرمایه و اطلاع و پشت کار می خواهد و جهل عامه را چه دلیلی از این برتر که عادت کرده اند مگر کورکورانه، فریبی را بر لاغری ترجیح بدهند و بلندی را از کوتاهی برتر دانند و آنکس را که بر ستوری سوار است از آنکه بر اشتی نشسته است فروتر شمارند و آن را که بر اشتر است از خربنده بزرگتر گیرند در صورتیکه فریبان جملگی ضعیف الرای اند و لاگران به تفضل و دانائی موصوف و معلوم نیست که درازی را بر کوتاهی چه فضیلت است^۱».

سعدی در این باره فرماید:

اسب لاغر میان بکار آید روز میدان، نه گاو پرواری

کوتاه خردمند به از نادان بلند نه هر که به قامت مهتر به قیمت بهتر.

ابوعلی مسکویه در تجارب الامم در وصف عالی ترین اخلاق می نویسد:

«دیدم بزرگترین و ارج دارترین چیزها خرداست و داشتن خوی های نیکو و بردباری آراسته ترین رفتارهاست و دلسوزی به دیگران والاترین کارهاست و میانه روی نیکوترین روش ها و فروتنی ستوده ترین روال ها^۲...».

در کتاب روضة الصفا پستی و نامردمی جمعی از معاصران عبدالملک چنین توصیف شده است:

در دوره خلافت عبدالملک مروان عمرو بن سعید، با وی از در مخالفت درآمد، چون سر او را از بدن جدا کردند مردم اعتراض کردند و به تظاهراتی دست زدند. عبدالملک پرسید که این چه غوغا و فریاد است؟ گفتند یحیی بن سعید با جمعی از

۱. کتاب تاج اثر جاحظ ترجمه نوبخت صفحه ۱۸.

۲. تجارب الامم ابوعلی مسکویه ترجمه امام شوشتری مجله هنر و مردم شماره ۱۰۷.

متابعان بر در قصر ایستاده عمرو را می طلبند عبدالملک گفت از بام کوشک سر عمرو را در میان اهل غوغا بینداز و ده هزار درهم بر سر ایشان پاش به موجب فرموده عمل کردند مردم چون زر و سر دیدند بعد از برچیدن زر سر خود گرفتند^۱. یعنی به خانه خود برگشتند و از خونخواهی عمرو سخنی نگفتند و پستی و نامردمی خود را عیان کردند.

پندنامه ماتریدی

شیخ ابومنصور ماتریدی سمرقندی متوفی در سال ۳۳۳ هجری از شیوخ بزرگ پندنامه‌هایی نوشته که ذکر پاره‌ای از اندرزهای او خالی از فایده نیست:

- ۱- عقل را بنیاد شمر.
- ۲- اعتقاد خوب را گنج بی زوال شمر.
- ۳- به صبر بلندی جوی.
- ۴- با نیکان برادری گیر.
- ۵- هرچ نیابی مجوی.
- ۶- اگر شادی خواهی رنج کش و اگر رنج خواهی کاهل باش.
- ۷- اگر خواری بایدت خیانت کن.
- ۸- از مردم بی معنی حذر کن.
- ۹- نادان را زنده مشمر.
- ۱۰- صبور باش تا به مراد برسی.
- ۱۱- خویشتن شناسی را بزرگ سرمایه‌ای دان.
- ۱۲- تقوی را سپاهی بی هزیمت شمر.
- ۱۳- از نادان دانا نمای حذر کن.
- ۱۴- خود را در علم از همه کس کمتر دان.
- ۱۵- بیاموز و بیاموزان.
- ۱۶- ناشنوده مگوی.
- ۱۷- کس را به افراط منکوه و مستای.

- ۱۸- راست گوی و عیب مجوی.
- ۱۹- نخست اندیشه کن، آنگاه گوی.
- ۲۰- تا نپرسند مگویی، و تا نخواهند مرو.
- ۲۱- سخن به اندازه گوی.
- ۲۲- بد مکن تا نکنند.
- ۲۳- نیکی کن تا بدّل یابی.
- ۲۴- در سخن گفتن از جواب اندیش.
- ۲۵- با آتش حسد دل را مسوزان.
- ۲۶- پرده پوش باش.
- ۲۷- از بلا عبرت گیر.
- ۲۸- جفا پیشه مساز.
- ۲۹- نهان خویش بهتر از آشکارا دار.
- ۳۰- طعام به اندازه خور.
- ۳۱- مال را عاریت دان.
- ۳۲- ثنا را بر خود تهمت پندار.
- ۳۳- جان را امانت دان.
- ۳۴- تن درستی را غنیمت شمار.
- ۳۵- اجل را در هیچ حال فراموش مکن.
- ۳۶- از آموختن میاسای.
- ۳۷- نسیه را مال مشمر.
- ۳۸- خود را اسیر شهوت مساز.
- ۳۹- جهان از عیب و هنر خالی نیست. عیب مجوی.
- ۴۰- به اندازه خود دستگیری دریغ مدار.
- ۴۱- خصومت و تعصب را نجاست شمر.
- ۴۲- در مهمات ضعیف رای و خسته دل مباش.
- ۴۳- مال به ناحق و ناجایگاه صرف مکن.
- ۴۴- در سختیها صبر کن.

- ۴۵- وقت را هیچ بدل شناس.
- ۴۶- تن را در دریای آرزوها غرق مکن.
- ۴۷- با متکبران تکبر، فریضه دان.
- ۴۸- با میهمان تکلف موز.
- ۴۹- لذت عمر در صحبت نیکان است.
- ۵۰- نوحه از تجربت ساز.
- ۵۱- دوزخ نقد، نادانی را شعر.
- ۵۲- مشورت همواره بکار دار.
- ۵۳- بر گذشته وشکسته وریخته افسوس مخور.
- ۵۴- تمام زیرکی را عاقبت شناسی نام نه.
- ۵۵- راز خویش را از دشمن ودوست پنهان دار.
- ۵۶- مردم را به معاملت بیازمای، پس با او دوستی گیر.
- ۵۷- بیم را تلخ تر از مرگ دان.
- ۵۸- ایمنی را خوشتر زندگانی شناس.
- ۵۹- حقیقت زندگی تندرستی را شعر.
- ۶۰- بظاهر هیچکس فریفته مشو.
- ۶۱- دوستان را از عییشان آگاه کن.
- ۶۲- بار خود تا توانی بر دیگران میفکن، و بار دیگران بکش.
- ۶۳- از آسمان بزرگتر، سخن را دان.
- ۶۴- سنت بد منه که تا روز قیامت در دعای بد خلق نمائی.
- ۶۵- امیر غافل را امیر خود مکن.
- ۶۶- ناحق شناس را بدتر از ستور شناس.
- ۶۷- پند دوست دانا قبول کن.
- ۶۸- از زمانه عبرت گیر.
- ۶۹- اگر چراغ دل خواهی، تن آسایی را بگذار.
- ۷۰- اگر کم خصمی خواهی به خویشان مشغول باش.
- ۷۱- اگر خود را آسوده خواهی، بد مکن.

۷۲- آزار را به هدیه از پیش گیر.

۷۳- در آن کوش که به مرگ زنده شوی^۱.

آداب زندگی کردن با مردم

قطب‌الدین عبادی از علما و عرفای قرن پنجم و ششم در آداب زندگی کردن چنین می‌آموزد: «پس آداب زندگی کردن با مردم آنست که اول از شر و فساد دست و زبان کوتاه کند، تا به عار و عیب و دروغ و تقبیح احوال و تفحص در عیوب و مانند این نیفتد... و در همه حال حق مردمان بر خوبستن زیادت از آن بیند که حق خویش بر مردمان، و به مال مسلمانان طمع نکند... پیوسته بر راستی و امانت و صدق و احترام و توقیر مسلمانان زندگی کند... چون قناعت صفت خویش سازی در زندگی کردن از مردمان آسوده‌تر باشی و مردمان از تو آسوده که بیشتر خلافها که میان مردمان می‌افتد از زیادتی طمع و حرص می‌افتد... چون آدمی بلا و رنج کسی نخواهد، هیچکس رنج و بلای او نخواهد... یا همایه همایگی نیکو کن و در رنج و راحت با وی یکی باش... بسیار مخند که خفته بسیار دل را میراند...»^۲.

یک پزشک مقاوم، سرسخت و وظیفه‌شناس

حنین بن اسحق پس از آنکه در نتیجه فرا گرفتن زبان یونانی و سالها ممارست در علم طب استاد شد، در دستگاه خلیفه عباسی «متوکل» تقرب یافت. وقتی خلیفه از او خواست که یکی از دشمنان او را مسموم کند و انعام بزرگی از وی بگیرد با وجود تهدید و تطمیع، حنین بر این دستور ناصواب گردن نهاد و یکسال حبس شد. پس از آن بار دیگر خلیفه او را فراخواند و او را در گرفتن پاداشی شایسته و انتخاب شمشیر جلاذ مخیر کرد. این بار نیز حنین پای مقاومت فشرده و خطاب به خلیفه عباسی گفت: من فقط علم و حذاقت خود را در راه منافع مردم به کار می‌برم. وقتی که به قتل فوری تهدیدش کردند

۱. تلخیص از پندنامه ماتریدی (شیخ ابومنصور) به کوشش ایرج افشار فرهنگ ایران زمین ج ۹ صفحه ۶۴

بعده.

۲. از کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی صفحه ۲۳۹.

شجاعانه گفت: اگر خلیفه می خواهد روح خود را عذاب کند مانعی نیست خلیفه خندید و او را بخشید. از این قبیل مردان شجاع و شرافتمند در دوران ظلم و استبداد قرون وسطائی به ندرت می توان یافت (مقایسه کنید با پزشک احمدی).

شادروان «دهخدا»^۱ در امثال و حکم خود روحیه و طرز فکر غلامان و چاکرانی را که چشم و گوش بسته تسلیم اراده ارباب قدرند به خوبی نشان می دهد:

«من نوکر سلطانم. بادنجان باد دارد، بلی. ندارد، بلی. این مثل بصورت مضبوط، معروف است و در شاهد صادق آمده است که وقتی سلطان محمود گرسنه بود بادنجان بورانی پیش او آوردند از آن بخورد و گفت بادنجان نیک چیز است. ندیمش در مدح بادنجان فصلی بلیغ بگفت. سلطان چون سیر شد گفت بادنجان را مضرتهاست، ندیم در مذمت آن مبالغت کرد سلطان گفت مردک همین زمان چه می گفتی؟ گفت من ندیم بادنجان.»

این طرز تفکر غلام مینشانه گفتار پر مغز و آموزنده کارل سندبرگ Carl Sandberg نویسنده آمریکائی را به یاد می آورد که کاملاً برخلاف مداهنه کاران و متملقین می گفت: «هزاران گونه مرگ پرشکنجه و دردناک هست که پذیرفتن یک یک آنها بهتر از آنست که در جانی که باید گفت، نه، نه، نه بگوئیم آری، آری، آری...»^۲.
(از ادبیات آمریکا)

ناصر خسرو قبادیانی مردم نوکرباب و چاکرمنش را چنین توصیف می کند:

برمذهب و بررای میزبانی	برخویشان ازناکسی و بسالی
باباد جنوبی شوی جنوبی	باباد شمالی شوی شمالی

خویشان کاوی یا انتقاد از خود

صاحب نظران و متفکران ایران در زمینه انتقاد از خود و برای درمان بیماریهای اخلاقی نظریات جالبی ابراز کرده اند. ابوالفضل بیهقی گوید: «هر آن بخرد که عیب خویش را نتواند دانست و در غلط است، چنان کند که دوستی را از جمله دوستان برگزیند

۱. امثال و حکم دهخدا صفحه ۱۷۵۱.

۲. از کتاب آزادی و حیثیت انسانی تألیف جمال زاده صفحه ۲۰۱.

خردمندتر و ناصح تر و راجح تر، و تفحص احوال و عادات و اخلاق خویش را بدو مفوض کند که نیکو و زشت وی بی محابا با او باز می نماید و پادشاهان از همگان بدینچه می گویم حاجتمندترند که فرمانهای ایشان چون شمشیر برآست.... (تاریخ بیهقی)

بود آینه دوست را مرد دوست
نماید بد و هر چه زشت و نکوست
(اسدی)

چونکه مؤمن آینه مؤمن بود
روی او ز آلودگی ایمن بود
(مولوی)

از صحبت دوستی برنجم
کو دشمن شوخ چشم بی باک
(سعدی)

ستایش سرایان نه یار تواند
ملامت کنان دوستار تواند
(سعدی)

آنکه عیب تو گفت یار تو است
و آنکه پوشیده داشت مار تو است
(اوحدی)

اگر خویشان را ملامت کنی
ملامت نباید شنیدن ز کنی
(سعدی)

حاسب نفسك قبل ان تحاسب. قبل از آنکه بازخواست شوی، در اعمال خود بیندیش.

ملای رومی خودخواهی و خودپرست بشر را چنین تصویر می کند:
«پیلی را آوردند بر سر چشمه ای که آب خورد، خود را در آب می دید و می رمید، و می پنداشت که از دیگری می رمد، نمی دانست که از خود می رمد، همه اخلاق بد از ظلم و کین و حسد و حرص و بی رحمی و کبر چون در تست نمی رنجی، چون آن را در دیگری می بینی می رمی و می رنجی.»

فیه مافیہ صفحه ۲۳
«... اگر در برادر خود عیب می بینی آن عیب در توست که در وی بینی، عالم همچنین آینه است نقش خود را در وی بینی. المؤمنُ مرآة المؤمنِ آن عیب را از خود جدا کن زیرا آنچه از وی رنجی از خود می رنجی.»
فیه مافیہ صفحه ۲۳

در جای دیگر می فرماید: «... اکنون چون می توانی که شب و روز گل و گلستان بینی... چرا در میان خارستان و مارستان گردی همه را دوست دار تا همیشه در گل و گلستان باشی...».

فیه مافیه صفحه ۲۰۱

همه حمال عیب خوشتنیم طعنه بر عیب دیگران چه زنیم
(سعدی)

حافظ گوید: «که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند».

به حکایت آثار و اشعار گذشتگان غیبت کردن، بدگوئی، تهمت و افترا زدن در جوامع قرون وسطائی بین طبقات مرفه و میانه حال، مخصوصاً بین کسانی که از فعالیت‌های مشر و مفید اجتماعی سرباز می زدند، بسیار معمول و متداول بود.

هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ نشود خرد به بعد گفتن بهمان وفلان
(فرخی)

وانکه بد گفت نیکوئی گویش و ربجوید تورا تومی جویش
(سنائی)

زبان آوری بیخرد سعی کرد ز شوخی به بد گفتن نیکمرد
(سعدی)

ابوالفضل بیهمی گوید: «... و هیچ بد گفتن به جایگاه نیفتاد.»

(چاپ ادیب صفحه ۶۰)

یکی چاره سازم که بد گوی من نراند به زشت آب در جوی من
(فردوسی)

مده نزد خود راه بد گوی را نه مرد سخن چین دوروی را
(گرشاسب نامه)

ناصر خسرو علوی در بیتی صفات زیانبخش و نامطلوب را برمی شمرد:

زنا و مسخره جو و محال و غیبت و دزدی دروغ و مکروه عشو، کبر و طزاری و غمازی
ذوالتون گوید: هر که عیب مردم بیند عیوب خویش نبیند و هر که در عیوب خود

نگرد دیده از عیوب دیگران فرو بندد.

من نظر الی عیوب الناس عمی عن عیوب نفسه و من نظر فی عیوبه عمی عن

عیوب الناس (ذوالنون).

بی آهوا کسی نیست اندر جهان چه در آشکار و چه اند نهان
(فردوسی)

چونست که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی که در چشم خود داری
نمی بینی.

(انجیل متی)
عیب نه بینند بجز اهل عیب (خواجو)
هر که بی گناهی از توزشت گوید وی را معذرتی از آن کس دان که آن سخن را
بتورساند.

(قابوسنامه)
دیدم ز عیب دگران کن فراز صورت خود بین و درو عیب ساز
(نظامی)

(ابوالفضل بیهقی)
مردم عیب خود نتوانند دانست
«هر که با هر کسی تواند نشست و از هر کسی سخن تواند شنید و با هر کسی
خورد و خواب تواند، بدو طمع نیکی مدار که نفس او دست بشیطان باز داده است».
(از اسرار التوحید).

اثیری اخسیکتی از شعرای قرن ششم هجری در مذمت تملق و چاپلوسی و در تبلیغ
نفس به قناعت و اقتصاد می گوید:
ای عقل نازنین چوتوئی مقتدای نفس
تا کی سرای طغرل و تا کی در طغان
وز ننگ مدح گفتن خلقانش و ارهان
خلقان حرص و آرز بکش از سرائیر

اگر جفت گردد زبان با دروغ نگیرد ز بخت سپهری فروغ
(فردوسی)

به زانکه دروغت دهد از بند رهائی گراست سخن گوئی و در بند بیائی
(سعدی)

نگوید دروغ آنکه دارد خرد

(اسدی)

سوی عاقلان مرزبان را زناست

(ناصرخسرو)

دروغ از بنه آبرو بسترَد

دروغ ایچ مسگال ازیرا دروغ

شکایت از شماتت مردم

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید این سخن را با کسی در میان آری گفت ای پدر فرمان تراست لیکن خواهم که مرا بر فایده آن مطلع گردانی که در نهان داشتن آن مصلحت چیست؟ گفت: تا مصیبت دوشود یکی نقصان مایه یکی شماتت همسایه.

که لاحول گویند شادی کنان

(گلستان سعدی)

مگوانده خویش با دشمنان

در ایران به علت ناهم آهنگی تربیت خانواده‌ها، مردم عاقل و مآل اندیش به همسایه و خلق و خوی و راه و روش او توجه بسیار کرده‌اند و در پیرامون اهمیت و ارزش همسایه سخنها گفته‌اند: «همسایه بد مباد کس را».

(جامع التمثیل)

«همسایه بحال همسایه آگاه است»

همسایه برادر شود.

همسایه را پیرس خانه را بخر. (الجارثم الدار).

به عمارت تلف مکن مایه

که به نزدیکشان نهی بنیاد

(اوحدی)

تا ندانی که کیست همسایه

مردمی آزموده باید وراد

«همسایه نزدیک به از برادر دور»

ناصرخسرو سرچشمه و منشأ بسیاری از بدبختیها و محرومیتهای جامعه بشری را اخلاق بد و انحرافات فکری خود مردم می‌داند.

عیب و بدت بزمانه چون فکنی چون

چند بتالی که بد شده است زمانه

مفتون چونی بقول عامه مفتوت
کی شود ای بیخرد زمانه دگرگون

هرگز کی گفت این زمانه که بد کن
توشده ای دیگر، این زمانه همانست

۰۰۰

مؤمنی را که ضعیف است یکی نان ندهی
رشوت حاکم جز بیش و به پنهان ندهی
کودک خویش باستاد و دبستان ندهی
آن بکاربزه جز از بن دندان^۲ ندهی

شاه را پیش بجز بخته^۱ پخته نهدی
آشکارا دهی از اندک و بی مایه زکات
از غم مزد سر ماه که آن یکدرمست
هر چه را آن بدل خوش ندهی از پی مزد

۰۰۰

علم و حکمت کمال انسان است
(سنائی)
زاستقامت روح را مُبَدَل کند
(مولوی)

خشم و شهوت جمال حیوانست
خشم و شهوت مرد را احول کند

تو میهی زان گزین زبد که به است
(سنائی)
زیرا که خشمگیر نباشد سخن پذیر
(ناصر خسرو)

خشم چون تیغ و حلم چون زره است
تن گور توست خشم مگیر از حدیث من

خود مکار این تخم و زو این بر مچین
(ناصر خسرو)
از آن به که نامم برآید به ننگ
مرا نام باید که تن مرگ راست
(فردوسی)

چون پشیمانی چنی از تخم خشم
مرا سر نهان گر شود زیر سنگ
به نام نکو گر بمیرم رواست

بخاک افکنم، برکشم نام خویش
(فردوسی)

چنین داد پاسخ که من کام خویش

ناصر خسرو علوی چنانکه دیدیم مانند فردوسی به شخصیت فردی و اجتماعی خود
احترام می‌گذارد و مانند مولوی معتقد است که: